

توسعه فردی و تحول سازمانی

مطالعه تطبیقی تعلیم و تربیت اجتماعی از نظر استاد مطهری و کمنیوس و دلالت‌های تربیتی آن

مهدی درگاهی^۱، وحید فلاح^۲، کیومرث خطیر پاشا^۳

شیوه استناددهی: درگاهی، مهدی، فلاح، وحید، و خطیر

پاشا، کیومرث. (۱۴۰۳). مطالعه تطبیقی تعلیم و تربیت

اجتماعی از نظر استاد مطهری و کمنیوس و دلالت‌های تربیتی

آن. توسعه فردی و تحول سازمانی، ۲(۲)، ۲۱۶-۲۳۲.

۱. دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران

۲. استادیار، گروه علوم تربیتی، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران

۳. استادیار، گروه مدیریت آموزشی، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: falah@iausari.ac.ir

چکیده

مکتب تربیتی انسانی، مکتبی است که هدف آن بیرون از خود انسان نیست؛ یعنی بر اساس به کمال رساندن انسان است. استاد مطهری بر اساس چهار استعداد اصیل انسان، تربیت را بررسی کرده است. شهید مطهری آزادی را یکی از لوازم حیات و تکامل ذکر کرده و معتقد است موجودات برای رسیدن به مرحله تکامل و رشد به سه عنصر «تربیت»، «امنیت» و «حریت» نیازمندند. تعلیم و تربیت در اسلام ساختن افراد انسان‌ها نسبت به یک مکتب که دارای هدف‌های مشخص و مقررات همه جانبه هستند. در تربیت عقلانی انسان هم دعوت به علم شده است هم دعوت به عقل ولی تنها فراگیری کافی نیست. تربیت انسان پرورش دادن استعدادهای انسانی اوست. از نظر کمنیوس، تعلیم و تربیت یک نیاز قطعی و حق ذاتی انسان است و مذهب عاملی اساسی در تعیین هدف و مقصد تعلیم و تربیت است. هدف تعلیم و تربیت از دیدگاه او، همانند شدن با مبدا و بازگشت به اصل خود و به فعلیت رساندن سه قوه ی علم، قدرت و قداست است؛ به عبارت دیگر، آدمی باید به مدد دانش، اخلاق و دین به خردمندی، اراده و تقوا دست یابد. استاد مطهری و کمنیوس هر دو جهان طبیعت و ماده را در تعلیم و تربیت انسان و حیوان دخیل می‌دانند اما در بحث تفاوت آراء این دو متفکر استاد مطهری معتقدند اصل هماهنگی با فطرت به این دلیل منظور شده است که الهی شدن آدمی در اثر شکوفایی استعدادهای فطری در پرتو آموزه‌های دینی انجام می‌پذیرد و بدون هماهنگی با گرایشهای فطری نمی‌توان به غایت تربیت اسلامی رسید، و کمنیوس معتقد است هیچ یک از ابعاد شناختی که مشتمل بر ابعاد تربیتی، دینی و اخلاقی است نباید یکدیگر را محدود کنند.

کلیدواژگان: مطالعه تطبیقی، تعلیم و تربیت اجتماعی، استاد مطهری، کمنیوس، دلالت‌های تربیتی آن

تاریخ چاپ: ۶ مرداد ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۱ آبان ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۲۰ آبان ۱۴۰۳

تاریخ ارسال: ۱ آذر ۱۴۰۳

© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار



این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت

دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0)

صورت گرفته است.

Personal Development and Organizational Transformation

A Comparative Study of Social Education from the Perspective of Allameh Motahhari and Comenius and Its Educational Implications

Mehdi Dargahi¹, Vahid Fallah^{2*}, Kiumars Khatirpasha³

1. PhD Student of Philosophy of Education, Sari Branch, Islamic Azad University, Sari, Iran

2. Assistant Professor, Department of Educational Sciences, Sari Branch, Islamic Azad University, Sari, Iran

3. Assistant Professor, Department of Educational Management, Sari Branch, Islamic Azad University, Sari, Iran

*Corresponding Author's Email: falah@iausari.ac.ir

How to cite: Dargahi, M., Fallah, V., & Khatirpasha, K. (2024). A Comparative Study of Social Education from the Perspective of Allameh Motahhari and Comenius and Its Educational Implications. *Personal Development and Organizational Transformation*, 2(3), 216-232.

Abstract

The humanistic educational school is one whose purpose lies within the human being himself; that is, it is based on the perfection of the human being. Allameh Motahhari examined education based on four fundamental human capacities. Martyr Motahhari identified freedom as one of the necessities of life and development and argued that all beings require three elements—education, security, and liberty—to reach the stage of growth and perfection. In Islam, education and upbringing involve shaping individuals according to a doctrine that encompasses clear objectives and comprehensive principles. In the rational education of humans, both the pursuit of knowledge and the use of reason are emphasized, yet mere acquisition of information is not sufficient. Human education is defined as the cultivation of human potentialities. From Comenius's point of view, education is both a fundamental need and an inherent right of human beings, and religion plays a key role in determining the aim and direction of education. According to his perspective, the goal of education is to resemble the origin, return to the essence, and actualize the three faculties of knowledge, power, and sanctity. In other words, with the aid of science, ethics, and religion, a person should attain wisdom, willpower, and piety. Both Allameh Motahhari and Comenius consider the natural and material world influential in the education of both humans and animals. However, with respect to their differences, Motahhari holds that the principle of harmony with innate nature (fitrah) is essential because the divinization of the human being occurs through the flourishing of innate talents in the light of religious teachings. Without aligning with innate tendencies, the goal of Islamic education cannot be achieved. Conversely, Comenius believes that none of the cognitive dimensions—which include educational, religious, and moral aspects—should constrain one another.

Submit Date: 27 July 2024

Revise Date: 22 October 2024

Accept Date: 10 November 2024

Publish Date: 21 November 2024



© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Keywords: *Comparative study, social education, Allameh Motahhari, Comenius, educational implications.*

مقدمه

استاد مطهری آزادی را یکی از لوازم حیات و تکامل ذکر کرده و معتقد است موجودات برای رسیدن به مرحله تکامل و رشد به سه عنصر «تربیت»، «امنیت» و «حریت» نیازمندند. تعلیم و تربیت در اسلام ساختن افراد انسان‌ها نسبت به یک مکتب که دارای هدف‌های مشخص و مقررات همه جانبه هستند. در تربیت عقلانی انسان هم دعوت به علم شده است هم دعوت به عقل ولی تنها فراگیری کافی نیست. تربیت انسان پرورش دادن استعدادهای انسانی اوست.

از نظر کمنیوس، تعلیم و تربیت یک نیاز قطعی و حق ذاتی انسان است و مذهب عاملی اساسی در تعیین هدف و مقصد تعلیم و تربیت است. هدف تعلیم و تربیت از دیدگاه او، همانند شدن با مبدا و بازگشت به اصل خود و به فعلیت رساندن سه قوه ی علم، قدرت و قداست است؛ به عبارت دیگر، آدمی باید به مدد دانش، اخلاق و دین به خردمندی، اراده و تقوا دست یابد. یعنی تعلیم و تربیت بایستی به تمامی ابعاد وجودی آدمی نظر داشته و رشد و تعالی همه جانبه ی انسان‌ها را مدنظر داشته باشد.

استاد مطهری و کمنیوس هر دو جهان طبیعت و ماده را در تعلیم و تربیت انسان و حیوان دخیل می‌دانند اما در بحث تفاوت آراء این دو متفکر استاد مطهری معتقد است اصل هماهنگی با فطرت به این دلیل منظور شده است که الهی شدن آدمی در اثر شکوفایی استعدادهای فطری در پرتو آموزه‌های دینی انجام می‌پذیرد و بدون هماهنگی با گرایشهای فطری نمی‌توان به غایت تربیت اسلامی رسید، و کمنیوس معتقد است هیچ یک از ابعاد شناختی که مشتمل بر ابعاد تربیتی، دینی و اخلاقی است نباید یکدیگر را محدود کنند.

استاد مطهری با تکیه بر قرآن دلالت‌های تربیت اجتماعی انسان را بسط می‌دهند، قرآن مظهر رحمت و جلوه ربوبیت خداوند و کتاب شناخت و تربیت انسان است و به دلیل برخورداری از چنین هویتی، مطالعه دقیق کتاب تشریع و نظام تکوین را به قصد دریافت تصور روشن و واقع بینانه از آنها به بشر توصیه می‌نماید، تا از این طریق، راه تعالی و تکامل خود را هموار و زمینه تشکیل و تأمین زندگی آرمانی خویش را در دو جهان، فراهم سازند. اما کمنیوس اولین کسی است که مراحل تربیت اجتماعی انسان را به چهار دوره تقسیم نموده است، او مانند نوافلاطونیان برای عالم هستی سلسله مراتبی قایل است و عالم هستی و از جمله هستی انسان را در حال تحول و دگرگونی دائم می‌داند. او مانند ارسطو و آکویناس معتقد است که انسان دارای سه طبیعت نباتی، حیوانی و انسانی است و کمال انسانی از طریق فعلیت یافتن این طبایع و قوای مربوط به آن صورت می‌گیرد. او اعتقاد داشت که آدمی بالقوه دارای صورت خداوندی است و روح او مظهر صفات جلال و عظمت الهی است

بحث اصلی

استاد مطهری

مرتضی مطهری (۱۲۹۸ - ۱۳۵۸ش) مشهور به شهید مطهری یا استاد مطهری، اسلام‌شناس و متفکر برجسته شیعه است. مطهری از افراد تأثیرگذار و از رهبران فکری انقلاب اسلامی ایران به شمار می‌رود. وی ریاست شورای انقلاب را تا روز شهادت بر عهده داشت. پیش از انقلاب اسلامی، مبارزات فکری مطهری در مقابله با جریانات فکری مارکسیستی در ایران نقش قابل توجهی در رویگردانی جوانان از این تفکرات داشت.

کمنیوس

ژان آموس کمنیوس (۱۵۹۲-۱۶۷۱) یکی از برجسته‌ترین و بزرگ‌ترین مربیان تعلیم و تربیت مغرب زمین در قرن هفدهم است. از آنجا که آرای او جنبه‌ای جهانی نیز پیدا کرده بود، برخی او را «پدر آموزش و پرورش جدید» می‌دانند. او آثار زیادی در زمینه‌ی تعلیم و تربیت از خود برجای گذاشت حدود یکصد و هفتاد اثر بزرگ و کوچک که برخی از آن‌ها عبارتند از: آموزش بزرگ، مدرسه کودکی، برداشتن بند زبان‌ها، کاخ مؤلفان، تجسم عالم امور محسوس، و رواق مهم‌ترین اثر او همان «آموزش بزرگ» است که شامل کلیه‌ی نظریات او درباره‌ی اصول و روش‌ها و سازمان آموزش و پرورش است.

دلالت‌های تربیتی

دلالت‌های تربیتی شامل کلیه ابعاد و مؤلفه‌های شناختی یا عقلانی، اخلاقی و تربیت دینی است که بافت تربیتی انسان را تشکیل داده و این مؤلفه‌ها در کنار یکدیگر رفتار و ذهنیت بشر را تشکیل می‌دهند.

تعلیم و تربیت اجتماعی، تعاریف و مبانی آن

تربیت اجتماعی گاهی به این اصطلاح به کار می‌رود که مقصود از آن ضوابط و معیارهای یک زیست اجتماعی باشد؛ به این معنا که در اسلام چه ضوابط و معیارهایی برای زندگی اجتماعی وجود دارد خواه فرد بخواهد این ضوابط و معیارها را در خود پیاده کند، خواه در دیگری. در واقع این جمله تربیتی اجتماعی اسلام که گفته می‌شود عین ضوابط و معیارهایی که برای زندگی اجتماعی در اسلام تبیین شده است، می‌باشد، در این اصطلاح و کاربرد تربیت، بیشتر به معنای فرهنگ اجتماعی اسلام است. به عبارت دیگر تربیت اجتماعی اسلام یعنی فرهنگ اجتماعی اسلام که متشکل از نگاهی است که اسلام به جامعه دارد. پس گاهی مقصود از تربیت اجتماعی، قواعد اخلاقی و فقهی‌ای است که در روابط اجتماعی وجود دارد. در بحث تربیت اجتماعی، فرد سراغ معیارهای کلی می‌رود که مشترک بین اخلاق و تربیت و امثال این‌ها است. به عنوان مثال اسلام در بحث روابط بین افراد خانواده با دوست یا گروه‌های دیگر می‌گوید این روابط مراتب و اقسامی دارد و نظر اسلام چنین است. در اینجا بیشتر همان نظام و فرهنگ اجتماعی اسلام مقصود است، که گاهی به این معنا به کار می‌رود. بنابراین تربیت اجتماعی در اصطلاح اول یعنی نظام و فرهنگ اجتماعی اسلام و همچنین ضوابط و معیارهایی که اسلام در روابط اجتماعی تبیین و وضع کرده است. این یک اصطلاح در تربیت اجتماعی بود که در اینجا مقصود ما نیست. اصطلاح دوم در تربیت اجتماعی این است که تربیت را به معنای عام بگیریم؛ اعم است از بحث‌های اخلاقی و خودسازی یا دگرسازی. بر این اساس تربیت اجتماعی یعنی این که چگونه فرد، خود یا دیگری را مطابق ضوابط اجتماعی اسلام تربیت کند؟ در این صورت هم شامل حوزه اخلاق و خودسازی می‌شود و هم شامل دگرسازی و مسائل خاص تربیتی. این دو اصطلاح از تربیت اجتماعی بود که صحت استعمال دارد. به خصوص اصطلاح اول که گاهی نیز به کار می‌رود. در اینجا این دو اصطلاح مقصود ما نیست. در اصطلاح سوم، تربیت به معنای خاص به کار می‌رود؛ یعنی ایجاد تغییر و تحول در دیگران. قید «اجتماعی» نیز به این معناست که در حوزه ضوابط و قواعد اجتماعی که کلی یا اسلامی است، قرار داشته و به عنوان بُعدی از ابعاد شخصیت در نظر گرفته می‌شود. پس در اصطلاح سوم، تربیت به معنای خاص و در مقابل خودسازی و بحث‌های اخلاقی و تغییر شخصیت دیگران به کار می‌رود. قید اجتماعی هم ناظر به بُعد اجتماعی انسان در مقابل بُعد اعتقادی، اخلاقی است. پس این دو واژه در اینجا به این معنا به کار می‌روند. نتیجه اصطلاح سوم این است که تربیت در اینجا یکی از ساحات انسان را مورد توجه قرار می‌دهد و آن شکوفاسازی بُعد اجتماعی دیگری است.

چگونه بعد اجتماعی فرد را مطابق نظامی که یا اسلامی یا غیر اسلامی است، پرورش دهیم و او را اجتماعی کنیم شخص در روابط اجتماعی بر اساس چه الگو یا مدلی پرورش پیدا کند و اجتماعی شود این اجتماعی سازی دیگری است در یک چهارچوب و مدلی که یا اسلامی است و یا غیر اسلامی. اگر تربیت اجتماعی بر اساس دین اسلام باشد، می‌گوییم اسلامی است و اگر بر اساس مکتب دیگری باشد، غیر اسلامی می‌نامیم. بر اساس اصطلاح سوم، تربیت اجتماعی یعنی پرورش بُعد اجتماعی شخص، بنا بر الگویی که پذیرفته شده است. بدین ترتیب ساحتی از ساحات تربیت می‌شود که حتماً مقصود و محل بحث ما است. وقتی می‌گوییم از ساحات بحث می‌کنیم، در اینجا نیز روی این ساحت بحث می‌شود. در اصطلاح چهارم تربیت اجتماعی، مرادمان از تربیت، همان معنای مذکور در اصطلاح سوم است. ولی مقصودمان از قید «اجتماعی»، ساحت وجودی انسان نیست؛ بلکه مقصودمان محیط تربیتی است. پس بر اساس این اصطلاح وقتی می‌گوییم تربیت خانوادگی، منظورمان تربیت در محیط خانواده است. در اصطلاح سوم، مقصود از «اجتماعی»، بُعد وجودی انسان بود. ولی در اصطلاح چهارم، محیط تربیتی منظور است. این همان تربیتی است که در محیط عمومی انجام می‌گیرد و در این صورت می‌توان آن را در مقابل دو بخش قبلی قرار داد. این اصطلاح چهارم خیلی با اصطلاحات قبلی فرق دارد (Karimi, 2003).

اقسام تربیت اجتماعی به لحاظ عوامل مؤثر بر آن

در اصطلاح چهارم می‌گوییم تربیت در خانواده یا جامعه به معنای تربیت در یک محیط عمومی است. این تربیت در محیط عمومی را می‌توان به لحاظ عوامل مؤثر بر آن تقسیم کرد: گاهی عامل، دولت است که می‌شود تربیت حکومتی و دولتی. گاهی عامل، علما هستند. گاهی هم تربیت اجتماعی به معنای عام است؛ یعنی تربیت در محیط عامی که همه نوعی در آنجا نقش دارند. پس بازیگر عرصه تربیت اجتماعی بنا بر اصطلاح چهارم گاهی حکومت است، گاهی علما و گاهی هم عموم جامعه. اسلام نیز در واقع همین نگاه را دارد و نقش مهمی برای عموم جامعه قائل است. بنا بر آنچه گفته شد، منظور از تربیت اجتماعی طبق یک اصطلاح، تربیت به معنای فرهنگ، ضوابط و قواعد کلی است، که در اینجا مقصود ما نیست. اصطلاح دوم این است که تربیت، اعم از اخلاق و تعلیم و تربیت است، که این اصطلاح نیز مقصود ما نیست. در اصطلاح سوم و چهارم تربیت همان است که در تعلیم و تربیت گفته می‌شود. در اینجا دیگر بحث از خودسازی و فرهنگ نیست؛ بلکه بحث از دگرسازی و ایجاد تغییر در دیگری است. در اصطلاح سوم، «تربیت» به معنای خاص دگرسازی و تغییر شخصیت دیگری است. «اجتماعی» هم به معنای بُعدی از ابعاد وجود انسان است. پس همان‌طور که یک بُعد وجودی انسان، اعتقادات و یک بُعد دیگرش، عبادات و بُعد دیگرش، اخلاقیات است، یک بُعدی از وجودش نیز اجتماعی بودن اوست؛ چراکه انسان موجودی اجتماعی است و در شبکه‌ای از تعاملات اجتماعی زندگی می‌کند. در این صورت تربیت اجتماعی یعنی در این اجتماع سازی و زندگی در شبکه اجتماعی، چگونه فرد را تربیت کنیم و مقید به آداب و سلوک اجتماعی بار بیاوریم. این اصطلاح سوم است که در آن، تربیت اجتماعی ساحت می‌شود. در اصطلاح چهارم، «اجتماعی» به معنای محیط اجتماعی است. پس تربیت اجتماعی طبق این اصطلاح یعنی تربیت در محیط اجتماعی. این محیط اجتماعی بازیگرانی مثل حکومت، دولت، علما دارد که باید در جای خود بحث شود. علاوه بر این یک نگاه عمومی نیز دارد؛ به این معنا که عموم جامعه در این محیط کلان، چه نقش و وظائف تربیتی بر عهده دارند این اصطلاح چهارم بود (Karimi, 2003).

مفهوم تربیت اجتماعی از دیدگاه فقه

همان‌طور که گفته شد یکی از ساحت‌های تربیت، تربیت اجتماعی است. در این زمینه مقدماتی بیان شد و به اینجا رسیدیم که در اینجا مقصود از تربیت اجتماعی این است که افراد جامعه بر اساس ضوابط و مقرراتی که در شرع تبیین شده است، پرورش پیدا کرده، تربیت شوند. همچنین این که اجتماعی باشند و بتوانند با دیگران تعامل برقرار کنند نیز مقصود است. پس در تربیت اجتماعی، هم اجتماعی بودن و توانایی تعامل با دیگران مقصود است و هم این که این تعاملات اجتماعی بر اساس ضوابط و مقررات شرعی و دینی شکل بگیرد. وقتی با یک رویکرد فقهی به بحث تربیت اجتماعی نگاه می‌کنیم، منظور این است که این نوع تربیت، از نظر فقهی چه حکمی دارد؟ این مفهوم تربیت از نگاه فقهی بود. نکته مهم و مفصل دیگری که بیان شد، این بود که مقصود ما در اینجا بررسی تربیت از لحاظ فقهی است؛ حال این که دیدگاه اسلام در مورد روابط اجتماعی چیست در اینجا مورد بحث نیست. این امری مفروض است که باید به عنوان یک مبنا هم در اخلاق و هم در تربیت اجتماعی مورد بحث قرار بگیرد؛ لذا ما نیز این که نگرش اسلام در باب روابط و تعاملات اجتماعی چیست و چه قواعد و ضوابطی بر آن حاکم است، را مفروض می‌گیریم و از این بحث می‌کنیم که در مقام تربیت کودک، جوان و افراد دیگر جامعه، چه وظائفی بر عهده جامعه، خانواده و یا حکومت است این دو مطلبی بود که پیش از این بیان شد. یکی تعریف تربیت اجتماعی بود و دیگری این که در اینجا فعالیتی محل بحث است که در جهت رشد اجتماعی انجام می‌پذیرد. اما این که مدل رشد یا تربیت اجتماعی چیست، به صورت مستقیم به آن پرداخته نمی‌شود؛ مگر این که نکته خاصی وجود داشته باشد.

نظریه اصالة الاجتماع

ترکیب حقیقی در مورد جامعه مورد قبول ما نیست. مرحوم آقای مطهری به نحوی این احتمال را می‌دادند. همچنین افرادی مثل هگل و بعضی از اصالة الاجتماعی‌های پیش از وی نیز نظریاتی دارند که می‌گویند جامعه، مرکب حقیقی است؛ یعنی از ترکیب اجزاء، یک هویت واحد به معنای حقیقی پیدا شده است که جامعه نام دارد (Motahhari, 2003).

تعلیم و تربیت چیست

تربیت چیست از چه زمانی آغاز می‌شود فرق آن با تعلیم چیست تربیت صحیح کدام است و چرا در عین توجه و تلاش فراوان نمی‌توانیم کودکانی مطلوب جامعه داشته باشیم. ابتدا باید ریشه این کلمات را بدانیم تا بعد به مفاهیم والای آن‌ها دست پیدا کنیم. تعلیم از ریشه علم به معنی آموختن است و در برگیرنده انواع یادگیری است خواه مثبت، خواه منفی، خواه دینی، خواه اجتماعی به معنی دیگر هر چه که کودک از ابتدای تولد در ذهنش نقش می‌بندد نوعی تعلیم است. اما تربیت از ریشه رب است به نظر من تربیت به معنای نزدیک شدن به اخلاق خدائست یعنی بشر به نوعی سعی و تلاش داشته و می‌خواهد منصف به اخلاق الهی شود در این راستا مهم ترین مسئله آغاز تعلیم و تربیت است و این سؤال که از چه زمانی ما باید تربیت کودک را آغاز کنیم، به نظر دانشمندان - علمای دینی و رهبران مذهبی تعلیم و تربیت ۲۰ سال قبل از تولد فرد شروع می‌شود. شاید تصور شود که این یک شوخی و بازی با کلمات است اما در واقع این یک حقیقت محض است چرا که پدر و مادر خود باید تربیت یافته باشند و تمامی اصول اخلاقی را داشته و از آن‌ها آگاهی کامل کسب کرده باشند تا بتوانند فرزندی مطلوب تحویل جامعه دهند. پدری لایبالی، بی مسئولیت بی اهمیت نسبت به هنجارهای دینی، اجتماعی، سستی چگونه می‌تواند مربی فرزندی باشد و ادعا کند فرزند سالم و مؤدب دارد و یا مادری که از ابتدایی ترین اصول تربیت کودک بی خبر است و خود نیز هیچ اصولی را رعایت نمی‌کند چه سان به فرزندش آموزش خواهد داد. اولین جایی که کودک رشد و نمو می‌نماید و در آنجا چشم می‌گشاید و حواس پنجگانه اش به کار می‌افتد

خانه است که تشکیل شده است از پدر و مادر، پس ابتدا کار تربیتی باید بر روی پدر و مادر انجام شود. آن هم قبل از تولد فرزند. شاید بگویم اهمیت ندارد و مهم نیست چه گفته می‌شود و چه کارهای انجام می‌شود اما درواقع حواس کودک از همان ابتدا به کار می‌افتد دوربین چشمان او علاوه بر دیدن، تصاویر را نیز ضبط و ثبت می‌کند گوش‌های او علاوه بر شنیدن صداهای مختلف آن‌ها را در حافظه نگاه می‌دارد. و در آینده همان‌ها را به کار خواهد بست. کودکی که در ابتدایی‌ترین روزهای زندگی خشونت را تجربه می‌کند فریادهای بلند پدر یا صداهای گوشخراشی را مادر مطمئناً در جوانی و نوجوانی پرخاشجو خواهد کرد و کودکی که آرامش خانواده لذت زندگی را به او می‌چشاند خود نیز نرم خو و آرام رشد می‌نماید.

در چند سال اخیر که ارتباطات روستایی و شهری بیشتر شده است ما شاهد پیشرفت علمی دانش آموزان روستایی در حد وسیع و غیر قابل باور هستیم.

سوما: آنچه تهدید بزرگی محسوب می‌شود روحیه ساده لوحانه آنهاست که وقتی وارد محیط‌های بزرگ می‌شوند اغلب طعمه افراد شیاد جوامع بزرگ شده و جز سرنوشت دهشتناک نصیبی نمی‌برند. سخن دیگر در مورد این نوع تعلیم و تربیت که نباید دامنه آن را فقط در روستاها جستجو کرد که گاه در شهرهای بزرگ و خانواده‌های معتبر و اصیل آنچنان سست‌ها حکمفرما می‌شود که عدم اجرای تعلیم و تربیت خانواده حتی در یک زمینه خاص باعث کدورتی عمیق می‌شود و تمامی حرمت‌ها و روابط را تحت الشعاع قرار می‌دهد کم نیستند شهرنشینانی که تفکر کوتاه نظرانه آن‌ها باعث شده است نسل بعدی آن‌ها فقط کورکورانه به راهی رفته‌اند که با کمی کنکاش اصل آن را در صدها سال قبل می‌یابیم. جوامع آسیایی – آفریقایی مبین این گونه تعلیم و تربیت و فرهنگ می‌باشند (Mirzabeigi, 2000).

تعلیم و تربیت در آتن دارای مختصات زیر بود:

نگهداری کودکان در خانواده‌های ثروتمند برعهده دایه و پرستار بود.

فقط پسران از هفت سالگی به مدرسه فرستاده می‌شدند. سه نوع برنامه وجود داشت: خواندن و نوشتن و حساب، موسیقی، ژیمناستیک.

پس از مدرسه، یا خدمت سربازی و نظام بود و یا عضویت در مقامات اداری و حکومتی.

فرهنگ مرد محوری در این دوران حاکم بود و زنان جایگاهی نداشتند.

فلسفه و هنر ارج و منزلت بیشتری نسبت به اسپارت داشت (Mirzabeigi, 2000).

اکنون کار علمای تعلیم و تربیت بسیار دشوارتر و سنگین تر از قبل است چرا که آن‌ها مانند بنایی هستند که دیواری را به زحمت بالا می‌برند و از سوی دیگر افرادی آن را خراب می‌کنند. تلاش آن‌ها برای دوباره ساختن و باز هم ساختن تا چه حد نتیجه خواهد داد این اصل را که قرآن می‌فرماید:

الانسان حریص علی ما منع. مفهوم انسان نسبت به آنچه از او منع می‌شود حریص تر است را نباید فراموش کنیم هرچقدر مربیان و والدین کودکان را از نزدیکی به فرهنگ و تعلیمات بیگانه دور کنند بنابر اصل بالا و کنجکاو ذاتی آن‌ها که گرایش بیشتری پیدا می‌کنند پس بر ماست که با جذب کردن برنامه‌های تربیتی، فرهنگی خود نه تنها گام هایمان را به بیگانگان برسانیم که سعی کنیم همیشه چند قدم از آن‌ها جلوتر باشیم و این نیاز به وقت و صرف هزینه و تربیت مربیانی کارآموده با فن بیان بالا و تعهد کاری دارد.

شناخت تفاوت‌ها و شباهت ابعاد تربیت‌های اجتماعی از نظر استاد مطهری و کمنیوس

در تربیت اسلامی، هدف اساسی و غایی تربیت الهی شدن آدمی است. برای رسیدن به این اهداف، استعدادهای عالی انسان که در خلقت او قرار داده شده است باید رشد کند و فعلیت یابد. تربیت صحیح آثار و نتایج درخشانی را به وجود می‌آورد. در این جریان فرد از لحاظ فکری به نحوی محسوس رشد می‌کند. او نه تنها مطالب تازه‌ای را می‌آموزد بلکه آنچه را که آموخته است می‌فهمد و می‌تواند نسبت به درستی و یا نادرستی آن اظهار نظر کند. شهید مطهری به عنوان طراح فکری، سعی در طراحی آینده مطلوب انقلاب دارد. از نظر وی معلم باید به دانش آموزان محبت حقیقی و واقعی داشته باشد، به آن‌ها آزادی دهد، آن‌ها را گرمی بدارد و به عبارت دیگر، در آن‌ها احساس کرامت عزت ایجاد کند. علاوه بر این، وی باید در تربیت دانش آموزان صبر و حوصله به خرج دهد. اصول تربیت اخلاقی استاد مطهری عبارتند از: اصل خداجویی، حس پرستش، وجدان عمومی، محبت، تربیت در دوران کودکی، کرامت یا عزت نفس حقیقت جویی یا روحیه علمی داشتن، آزادی، هماهنگی در رشد استعدادها یا فطرت، پرورش جسم، هدایت خواهی، اعتدال، اراده، مراقبه، مشارطه، معاتبه و معاقبه.

اصل تأمین نیازهای واقعی

نیازهای انسان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. بعضی از آن‌ها قابل احساس است؛ یعنی می‌توان آن‌ها را درک کرد. در مقابل آن برخی از نیازها را نمی‌توان احساس نمود مگر اینکه یک کارشناس آن‌ها را به آدمی یادآور شود. سلامت انسان با درک هردو دسته نیاز و تأمین معقول و منطقی آن‌ها ارتباط پیدا می‌کند؛ به عنوان مثال وقتی تشنه هستیم، می‌فهمیم که به آب نیاز داریم. ولی اگر بدن ما به نوع خاصی از ویتامین نیاز داشته باشد متوجه نمی‌شویم بلکه پزشک باید به ما یادآوری کند. در مسائل روحی، عاطفی و اعتقادی هم این ویژگی وجود دارد. نیازهای مادی را آسانتر از نیازهای غیرمادی می‌توان تشخیص داد. در تعلیم و تربیت وظیفه داریم نیازهای اصیل ولی غیر قابل احساس متری را به او بفهمانیم و در جهت تأمین و بر طرف کردن آن نیازها تلاش کنیم. اگر تربیت صرفاً بر محور نیازهای محسوس و مادی قرار گیرد، آدمی از مرحله حیوانی خود فاصله زیادی نخواهد گرفت. شرط رسیدن به انسانیت تأمین نیازهای ریشه‌دار غیرمادی است. شهید مطهری در توضیح قانون نیاز می‌فرماید: «در قانون احتیاج به سه چیز است: اول باید نیاز به چیزی باشد. دوم اینکه چیز دیگری این نیاز را بر طرف نکند. سوم اینکه احساس این نیاز پیدا بشود. دنیای امروز همانگونه به پیغمبر اکرم (ص) محتاج است که در ۱۴۰۰ سال پیش بود، من تا کنون در دو کتاب این جمله معروف برنارد شاو را خوانده‌ام چه عالی می‌گوید: کسی مثل من حق دارد برای کشور و جامعه خودش پیش بینی می‌کند، من پیش بینی می‌کنم که اروپای فردا به دین محمد (ص) گرایش پیدا خواهد کرد. بعد موضوع کلیسا را عنوان می‌کند. می‌گوید: کلیسا در گذشته خیانت کرد، چهره این مرد بزرگ را مشوش کرد. مردم اروپا ندانستند. بعد می‌گوید: تنها اگر مردی مانند او صاحب عالم بشود و بر عالم حکومت کند قادر بر حل مشکلات عالم است. غیر او کسی قادر به حل مشکلات عالم نیست. از این نگرش می‌توان به راحتی اصل نیاز آفرینی را برای تعلیم و تربیت استنتاج کرد. اگر به بشر باید فهماند که به دین اسلام نیاز دارد به طریق اولی به کودکان و نوجوانان باید فهماند که بدون دین نمی‌توانند زندگی کنند و نوع زندگی بر مبنای اعتقادات دینی را باید یاد بگیرند. یقیناً اگر فرزندان این مرز و بوم با معیارهای دینی تربیت شوند و این نکته مهم را به خوبی دریابند که حذف دین از زندگی به معنای گرفتن روح از بدن است؛ تلاش خواهند کرد رفتار خود را با رضای خدا و صلاح مردم تنظیم بکنند.

اصل تأکید به تربیت دوره کودکی

فطرت الهی انسان در تربیت اسلامی ارزشمندترین چیزی در عالم هستی است به گونه‌ای که نباید چیزی را بر آن ترجیح داد، اگر گفتار یا کرداری خلاف قوانین فطرت باشد، باید صریحاً نسبت به اصلاح آن اقدام شود. زمانی که فطرت دست نخورده و الهی است یعنی دوران کودکی باید نسبت به تربیت و شکل دهی آن، اقدام و زمینه را برای مراحل بعدی رشد فراهم کرد. فطرت به درختی شباهت دارد که باید از همان ابتدای رویش از آن مراقبت شود و در هر مرحله‌ای آبیاری لازم به عمل آید تا به تدریج به درختی تنومند و با طراوات تبدیل شود. رفتارهای انسانی و الهی را می‌توان میوه‌های این درخت محسوب کرد. با توجه به این فرایند بسیار مهم، دانشمندان تعلیم و تربیت به تثبیت و تحکیم صفات نیک اخلاقی از دوران کودکی تأکید فراوان داشته‌اند. استاد مطهری ضمن اشاره به نظر علمای تربیت قدیم در خصوص تحکیم فضائل اخلاقی در آدمی می‌فرماید: «علمای قدیم در تعریف عدالت می‌گفتند: عدالت ملکه تقوا و پرهیزکاری است؛ یعنی تقوا و پرهیزکاری برای انسان ملکه شده باشد و حتی می‌گفتند انسان آن وقت دارای اخلاق فاضله است که در عالم خواب هم ضد آن اخلاق از او صادر نشود؛ مثلاً آن قدر راستگو باشد که حتی در عالم خواب هم دروغ نگوید. بر این اساس است که اهتمام زیادی می‌شود که تربیت در سنین کودکی صورت گیرد. اصلاً گفته می‌شود که تربیت فن تشکیل عادت است. روحیه انسان در ابتدا حکم ماده شل و قابل انعقادی مثل گچ را دارد که ابتدا که آن را در آب می‌ریزند، شل است و بعد سفت می‌شود. وقتی این ماده شل است آن را در هر قالبی بریزیم به همان شکل در می‌آید می‌توان آن را به صورت انسان در آورد یا به صورت خوک و یا خروس. در هر قالبی که بریزیم همین که سرد شد همان شکل را می‌گیرد و سفت می‌شود. می‌گویند روح انسان در زمان کودکی، حالت قابل انعطافی دارد و مانند همان ماده شل است. هرچه انسان بزرگتر شود قابلیت انعطاف آن کمتر می‌شود. اینکه گفته‌اند: العلم فی الصغر کالمنش فی الحجر. البته دانشمندان امروز هم به تربیت دوران کودکی بیشتر اهمیت می‌دهند. بچه‌ای که در کودکستان است از بچه دبستانی و بچه دبستانی از نوجوان دبیرستان و نوجوان دبیرستان از جوان دانشگاه، جنبه پذیرش بیشتر است. انسان در سن ۵۰ سالگی شخصیتش منعقد می‌شود. البته مبالغه نباید کرد. انسان یک موجود قابل تغییر و قابل توجه و بازگشت است و ممکن است در سن ۱۰۰ سالگی هم خود را تغییر دهد ولی شک نیست که حالات روحی کم کم ملکه می‌شود و برگرداندن آن‌ها دشوار می‌گردد.» از دیدگاه شهید مطهری می‌توان به آسانی این نکات را استنباط کرد: ۱- تربیت دوران کودکی پایه و اساس است. ۲- در دوره‌های نوجوانی و جوانی نسبت به دوره کودکی امکان تربیت کاهش پیدا می‌کند. ۳- اگر یک صفت در وجود انسان ملکه شد زدودن آن بسیار مشکل خواهد بود.

اصل توازن امور ثابت و امور متغیر

انسان‌ها از اینکه در انسانیت واحد و مشترک هستند، برخی نیازهای ثابت و مشترک دارند و چون وضع حاکم بر زندگیشان فرق می‌کند، دائماً در حال تغییر هستند. از طرفی هر کدام از نیازهای ثابت و متغیر در زندگی انسان جایگاه خاص خود را دارد و باید مورد توجه قرار گیرد. در تعلیم و تربیت نیز باید در همه عناصر اصلی تربیت بین امور ثابت و متغیر توازن وجود داشته باشد؛ به عنوان مثال دانستن «حقیقت امور» یک نیاز ثابت است. همه انسان‌ها در طول تاریخ دنبال حقیقت بوده‌اند ولی اینکه حقیقت امور کدام است و چگونه باید حقایق را شناخت از جنبه‌های متغیر زندگی گرفته می‌شود؛ مثلاً وقتی می‌بینیم در رسانه‌های جمعی و فناوری اطلاعات تغییرات اساسی به وجود آمده است نمی‌توان گفت من برای کشف حقایق امور عالم قصد بهره‌گیری از این وسایل و ابزار را ندارم. اگر اینگونه بیندیشیم یقیناً در خیلی از امور عقب

می‌مانیم در حالی که استفاده از آن‌ها هیچ گونه مابینت با امور ثابت ندارد. به تعبیر شهید مطهری یکی از رموز خاتمیت و جاودانی بودن دین اسلام این است که «برای احتیاجات ثابت و دائم بشر، قوانین ثابت و لایتغیری در نظر گرفته و برای اوضاع و احوال متغیر وضع متغیری را پیش بینی کرده است. پاره‌ای از نیازهای بشر، چه در زمینه فردی و چه در زمینه‌های اجتماعی، وضع ثابتی دارد که در همه زمان‌ها یکسان است. نظامی که انسان باید به غرایز خود بدهد، اخلاق نامیده می‌شود و نظامی که باید به اجتماع بدهد، عدالت خوانده می‌شود و رابطه‌ای که باید با خالق خدا داشته باشد و ایمان خود را تجدید و تکمیل کند، عبادت نامیده می‌شود. برخی دیگر از نیازهای بشر متغیر است و از لحاظ قانون وضع متغیری پیدا می‌کند. اسلام برای این احتیاجات متغیر، وضع متغیری در نظر گرفته است. از این راه که اوضاع متغیر را با اصول ثابت و لایتغیر مربوط کرده است و آن اصول ثابت در هر وضع جدید و متغیری، قانون خاص و متناسبی تولید می‌کند، مثلاً ریشه و اصل قانون «سبق ورمایه» که یکی از ابواب فقه است، اصل «وعدو الهم ماستطعتم من قوه» و شمشیر و نیزه و اسب از نظر اسلام اصالت دارد این است که مسلمانان باید در هر عصر و زمانی تا آخرین حد امکان از لحاظ قوای نظامی و دفاعی در برابر دشمن قوی باشند.» برای فهم درست نیازهای ثابت و متغیر باید نیازسنجی کرد. نگاه فلسفی و اعتقادی به انسان نیازهای ثابت او را مشخص می‌کند و نگاه علمی و تحقیقی به انسان، نیازهای متغیر او را نشان می‌دهد. هر قدر برنامه ریزان و مربیان نیازها را بفهمند برنامه‌های تربیتی را با حرکت رشد و کمال کودکان و نوجوانان هماهنگ‌تر می‌سازند. آنچه تحت عنوان استعدادهای عالی در انسان مطرح است زمینه‌های شناخت نیازهای ثابت آدمی به شمار می‌رود و آنچه موقعیت زمان نامیده می‌شود نیازهای متغیر را جهت می‌دهد.

اصل هدایت خواهی

مربی در تربیت اسلامی به هیچ بهانه‌ای نباید از تربیت متربی ملول شود و مسئولیت خود را تمام شده تلقی کند. چون تربیت، کاری خدایی است. خداوند متعال بنده خود را در هر وضعیتی تحت نظر دارد. هر قدر بنده راه گم کند باز خداوند طالب هدایت و تربیت اوست. مربیان و معلمانی که از مکتب اسلام تأثیر اساسی گرفته باشند به طور نسبی از همین صفت مطلق الهی باید بهره مند شده باشند. مربی اسلامی از تلاش برای ساختن و تأثیر گذاری بر روح و روان متربی لذت می‌برد و این کار را عبادت تلقی می‌کند. در نظام فکری شهید مطهری نیز این ویژگی تربیت اسلامی مورد توجه و تأکید قرار گرفته است. این متفکر اسلامی که از اسلام ناب بهره‌های فراوان برده، معتقد است که تعصب ما به اسلام و کسانی که زیر لوای اسلام زندگی می‌کنند نباید در حدی باشد که علیه آنهایی که زیر لوای اسلام نیستند بدخواه باشیم و هدایت آن‌ها را از خداوند متعال طلب نکنیم. «وقتی که اینها (افراد ضد اسلام) هدایت نمی‌شوند و گذشته از این به صورت خار در سر راه دیگران در می‌آیند، باید به آن‌ها به چشم یک مانع نگاه کرد ولی نباید بد خواهشان بود. حتی انسان، بد خواه ابوجهل هم نباید باشد و مثلاً بگوید خدا نکند که ابو جهل مسلمان شود و به شهادت برسد. نباید آرزو کنیم که مانند ابوجهل‌ها یک وقت راه به حق پیدا نکند. یزید بن معاویه هم وقتی که از زین العابدین (ع) سؤال می‌کند که آیا اگر من توبه کنم توبه من قبول است یا نه، حضرت می‌فرماید بله قبول است، یعنی او هم بد خواه یزید نیست که آرزو کند که چون یزید قاتل پدرش است توفیق توبه پیدا نیابد تا به جهنم برود بلکه برای او هم خیر می‌خواهد.»

اصل حکمت جویی

حکمت به معنای برهان خالص است. گاهی برهان قوی نیست و به شائبه‌های گوناگون آلوده است و تأثیر لازم را در شنونده به جا نمی‌گذارد و هدایت نمی‌کند. همه پیامبران و انسان‌های صالح نقش حکیمانه داشته و ضمن ارائه حکیمانه پیام تلاش کرده‌اند انسان‌های حکیم پرورش

دهند. قرآن مجید حکمت را به حضرت لقمان به عنوان موهبتی الهی طرح می‌کند. اگر خداوند به بنده صالح خود حکمت می‌آموزد بنده او نیز به عنوان مربی تربیت اسلامی باید به فراگیران حکمت بیاموزد؛ یعنی آنان را به سوی برهان‌های خالص راهنمایی کند، این موضوع به قدری اهمیت دارد که تفاوت نمی‌کند که توسط چه کسی ارایه شود. «این حدیث، معروف است که الحکمه ضاله المؤمن» حکمت، گمشده مؤمن است. حکمت بدون شک یعنی علمی که محتوای حقیقت باشد؛ علمی که استحکام و پایه داشته باشد. «ما نمی‌توانیم این‌ها را درست نقاشی کنیم و کارهایی را که تبلیغات‌چی‌ها می‌کنند انجام دهیم والا هریک از اینها از نظر ارزش تبلیغاتی برای اسلام فوق العاده است که ایمان تا این حد تقدیس کننده حکمت باشد که بگوئید حکمت گمشده مؤمن است؛ یعنی حالت مؤمن برای دریافت حقایق باید حالت کسی باشد که شیء نفیسی از او گم شده و دائماً در جستجوی آن است.» (Motahhari, 2003)

اصل بهره‌گیری از اراده

انسان موجودی مختار و با اراده است که امور خود را با اختیار انجام می‌دهد. به همین دلیل خداوند متعال، یافتن و حرکت کردن راه راست را بر عهده خود افراد گذاشته است. هدایت الهی با اکراه و اجبار انجام نمی‌پذیرد بلکه از درون باید بجوشد. آیات و روایات متعدد این معنا را تأیید کرده‌اند. یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم «آنانی که ایمان آورده‌اید خداوند شما را به خودتان سپرده است». خدایی که برای بشر، پیامبر و کتاب فرستاده است در نهایت از خود انسان‌ها می‌خواهد که خودشان را در مسیر حق، مدیریت و هدایت کنند. پیام الهی از جانب خداوند دریافت می‌شود ولی تا خود فرد نخواهد آن پیام‌ها مؤثر واقع نمی‌شود. در تعلیم و تربیت هم از این قاعده باید پیروی کرد. فراگیران اراده و اختیار دارند. باید وضع را طوری ساماندهی بکنیم که آن‌ها با اراده اخلاقی و صفات انسانی حرکت کنند. خیلی از مشکلات رفتاری آدم‌ها به افراط‌های مریبان مربوط می‌شود. اگر رفتاری را بدون اقتناع درون به افراد تحمیل کنیم آنان پس از مدت کوتاهی به خود ما پس خواهند داد و هرگز به رفتار دینی قوی و ریشه‌دار تبدیل نمی‌شود (Kardan, 2002).

کمنیوس معتقد بود که باید نظام دانش بشری را طوری دگرگون ساخت که موجبات افزایش معلومات و قدرت و شادمانی بشر میسر شود. او در نظر داشت برنامه‌ی مدارس را طوری طرح ریزی کند که تشریح کاملی از جهان و ارتباط کلیه‌ی پدیده‌ها با یکدیگر به طرز علمی و مؤثر روشن گردد. به نظر او افزایش معلومات و اندوختن حقایق و اطلاعات کافی نیست. او همچنین به آموزش زبان بسیار اهمیت میداد و در این خصوص پنج کتاب نوشته است (Ulich, 2000). در قرن هفدهم تفکرات و روشهایی شکل گرفت و در فلسفه، اخلاق و تربیت آثاری داشت که هنوز ادامه دارد. شاخص‌ترین چهره تعلیم و تربیت در قرن هفدهم ژان آموس کمنیوس است. از نظر کمنیوس لازمه تربیت صحیح این است که انسان در ابعاد سه‌گانه شناختی یا عقلانی، اخلاقی و دینی به طور جامع و پایدار تربیت شود. تعلیم و تربیت به فعالیت مدرسه و خانواده محدود نمی‌شود بلکه بخشی از حمایت و نظارت کلی اجتماعی به حساب می‌آید (Russell, 1996). جامعه انسانی هم جامعه تربیت کننده است، هرچند این تربیت تا قرن نوزدهم به صراحت و به قوت عنوان نشده بود اما کمنیوس در فلسفه خود به آن اشاره نموده است. کمنیوس از بین عوامل مهم جامعه‌گرایی، خانواده را در اولویت قرار داده و این تفاوت مهم او با کلیسا و نیز گرایشهای رایج زمان اوست. به این ترتیب او به زندگی واقعی و ضرورت‌های عصر خود و آن چه کانت بعدها سعادت ممکن نامبرد و آن چه ربط و مناسبت تربیت با زندگی نامبرده شده نزدیک می‌شود در حالی که افلاطون فیلسوف شاهان حاکم را مافوق اخلاق قرار می‌دهد. درباره ژان آموس

کمنیوس و اهمیت و به روز بودن مجدد آثار و اندیشه او در دنیای معاصر، صاحب نظرانی چون فردریک مایر، رابرت اولیچ، ویل دورانت و ژان پیازه سخن گفته اند. یونسکو از شروع چهارصدمین سال تولد کمنیوس همه ساله یاد او را گرامی می‌دارد (Russell, 1996).

اصول تعلیم و تربیت از دیدگاه کمنیوس

کمنیوس اصول تعلیم و تربیت خود را از مطالعه ی طبیعت به دست آورد. او از طبیعت و شناخت قوانین آن به عنوان کلید خداشناسی یاد کرده است (Mayer, 2019). در توضیح اصول تعلیم و تربیت از دیدگاه کمنیوس به شرح نه اصل پرداخته است که متفکران با نگاهی انتقادی آن‌ها را به شش اصل فروکاسته اند. اصول نه گانه ی مایر به طور خلاصه عبارتند از:

طبیعت موقع مناسب را رعایت میکند، پس تربیت نیز باید در بهار زندگی یعنی در دوران کودکی انجام گیرد.

طبیعت پیش از آنکه صورتی به وجود آورد ماده آنرا فراهم میکند، پس در تربیت نیز باید کتابها آماده شوند؛ مطالب سخت ابتدا با اشیاء فهمانده شوند و سپس از طریق زبان؛ هیچ زبانی با کتاب و دستور آموخته نشود بلکه دانش‌آموزان بیشتر در محیط قرار بگیرند؛ علم اشیاء بر علم تلفیقی آن‌ها مقدم باشد؛ و مثالها پیش از قواعد گفته شوند (Almasi Bordmili, 2015).

طبیعت موضوع مناسبی را برای عمل کردن انتخاب میکند، پس در تربیت نیز باید پیش از آغاز تحصیل ذهن دانش آموز را آماده کرد و استمرار تحصیلی وجود داشته باشد (Moghadass Jafari, 2004).

طبیعت در عملیات خود آشفته نمیشود بلکه در سیر خویش به پیش، از یک نقطه به نقطه دیگر گام برمیدارد، پس در مدرسه‌ها باید طوری سازمان داده شوند که هر شاگردی در هر زمان معین فقط یک موضوع درسی داشته باشد.

در تمام عملیات طبیعت پیشرفت از درون است، پس شاگرد باید نخست چیزها را درک کند و بعداً آن‌ها را به‌خاطر بسپارد و معلم هم از روش تمام دانش‌ها آگاه باشد.

طبیعت در فرآیندهای خود از کل شروع کرده و به جزء ختم میکند. پس در تدریس هر زبان یا علم یا هنر نیز باید از ساده ترین جزء آغاز کرد.

طبیعت جهش نمیکند بلکه گام به گام پیش میرود، پس در تربیت نیز باید تمام موضوعات درسی با کمال دقت میان کلاسها طوری تقسیم شود که فهم موضوعهای قبل راه را برای موضوعهای بعد هموار کند و آن‌ها را روشن سازد.

طبیعت اگر چیزی را آغاز کند، تا آن را به پایان نرساند از دست نمی‌دهد، پس هرکس به مدرسه میرود باید تا زمانی که کاملاً دانا و پرهیزگار شود، تحصیل را ادامه دهد؛ مدرسه باید در نقطه آرامی واقع شود؛ چیزهایی که باید طبق زمینه تحصیلات انجام شود باید بدون هیچ اهمالی انجام شود، هیچ شاگردی به هیچ بهانه‌ای نباید عقب بماند.

طبیعت با دقت از موانع و چیزهایی که احتمال آسیبی از آن می‌رود پرهیز میکند، پس شاگردان باید جز کتاب‌های مناسب خود چیز دیگری دریافت نکنند؛ کتابها از نوعی باشند که بتوان حقیقتاً آن‌ها را منبع حکمت و فضیلت و تقوا نامید؛ به شاگردان در مدرسه و اطراف آن اجازه معاشرت با معاشران بد داده نشود (Almasi Bordmili, 2015).

نتیجه گیری

نظر به اینکه از دیدگاه شهید مطهری، تربیت انسان الهی هدف غایی نظام تعلیم و تربیت الهی است اصولی باید ارائه شود که به تحقق این هدف کمک کند. تأمل در اصل مزبور، تناسب بین آنان و هدف غایی تربیت اسلامی را آشکار می‌سازد. به عنوان نمونه اصل هماهنگی با فطرت به این دلیل منظور شده است که الهی شدن آدمی در اثر شکوفایی استعدادهای فطری در پرتو آموزه‌های دینی انجام می‌پذیرد. بدون هماهنگی محتوای تربیت با گرایش‌های فطری نمی‌توان به غایت تربیت اسلامی رسید. به سبب نیاز آدمی به بازگشت به "اصل و میهن حقیقی" خود آدمی به هرچیز معنی می‌بخشد. ازجمله اینکه می‌توان در موقعیت‌های کشمکش و تعارض دست به کنش موجه ثمربخش بزند. تعارض امری واقعی است و قابل حذف از زندگی بشری نیست بلکه به تناسب، به تبدیل آن‌ها به امری معنادار همت می‌گماریم این معنی نزد کمنیوس معنی روحانی و تربیتی است. تنوع و گوناگونی نگرش‌ها و بینش‌ها می‌تواند در مدرسه جا بیفتد زیرا هم انگیزه و هم زمینه یادگیری است. تلاش متولیان تربیت همواره بر این باشد که دانش آموزان یاد بگیرند که در کنار یکدیگر بطور مسالمت آمیز زندگی کنند. در این صورت جامعه متنوع تر و برای حل مسئله تضاد و کشمکش درونی تواناتر می‌شود. از دیدگاه معلمان و مربیان خوش بینی چون کمنیوس، تربیت باید به روشنی، سهم آدمی را در منظر کنش اختیار و عقلانی انسان نشان دهد. زیرا همه دشواری‌هایی که در مسائل اساسی بشریت و مهمتر از همه اخلاق صلح آمیز مطرح می‌شود، همین که به عرصه انگیزه و عمل و حساسیت همگانی نسبت به اندیشه اصلاح عمومی مورد نظر کمنیوس برسد دانائی و توانایی و مهارت‌های اساسی هنر زندگی معنوی را به یاد می‌آورد. کمنیوس مربی بزرگی از بخش غیر استعمارگر اروپا است و به همین دلیل در افکار او خلوص انسان دوستانه و جامعیتی بی نظیر غلبه دارد. به سبب نیاز آدمی به بازگشت به "اصل و میهن حقیقی" خود آدمی به هرچیز معنی می‌بخشد. ازجمله اینکه می‌توان در موقعیت‌های کشمکش و تعارض دست به کنش موجه ثمربخش بزند. تعارض امری واقعی است و قابل حذف از زندگی بشری نیست بلکه به تناسب، به تبدیل آن‌ها به امری معنادار همت می‌گماریم این معنی نزد کمنیوس معنی روحانی و تربیتی است. تنوع و گوناگونی نگرش‌ها و بینش‌ها می‌تواند در مدرسه جا بیفتد زیرا هم انگیزه و هم زمینه یادگیری است. تلاش متولیان تربیت همواره بر این باشد که دانش آموزان یاد بگیرند که در کنار یکدیگر بطور مسالمت آمیز زندگی کنند. در این صورت جامعه متنوع تر و برای حل مسئله تضاد و کشمکش درونی تواناتر می‌شود. از دیدگاه معلمان و مربیان خوش بینی چون کمنیوس، تربیت باید به روشنی، سهم آدمی را در منظر کنش اختیار و عقلانی انسان نشان دهد. زیرا همه دشواری‌هایی که در مسائل اساسی بشریت و مهمتر از همه اخلاق صلح آمیز مطرح می‌شود، همین که به عرصه انگیزه و عمل و حساسیت همگانی نسبت به اندیشه اصلاح عمومی مورد نظر کمنیوس برسد دانائی و توانایی و مهارت‌های اساسی هنر زندگی معنوی را به یاد می‌آورد. کمنیوس مربی بزرگی از بخش غیر استعمارگر اروپا است و به همین دلیل در افکار او خلوص انسان دوستانه و جامعیتی بی نظیر غلبه دارد. اصول تعلیم و تربیت، قواعد عمل برای رسیدن به هدف‌های تربیتی به شمار می‌آید. به همین دلیل نوع اهداف تربیتی در چگونگی شکل گیری نوع اصول تأثیر مستقیم دارد. در تحقیق مذکور تمامی تلاش آن بود عوامل نقش آفرین در مسیر تعلیم و تربیت اجتماعی انسان را از جهت بُعد انسان بودن و طبیعت انسانی از بالقوه بودن استعداد وی تا رشد و باروری استعدادهای انسان و جامعه پذیر شدن او را از استاد مطهری و فیلسوف غربی کمنیوس مورد بحث و واکاوی و تحلیل موردی قرار دهیم و برای رسیدن به این منظور آراء و عقاید و افکار این دو فیلسوف مشهور و نامی را مورد تحلیل و بررسی قرار دادیم، آن طور که استاد مطهری می‌گوید: «انسان یک موجود عجیبی است. اشتباه است اگر ما خیال بکنیم فقط یک عامل در دنیا وجود دارد که انسان را اصلاح

می‌کند. انسان قسمت‌های مختلفی دارد که هر قسمتش یک عامل اصلاح دارد. « بر این اساس برای تربیت انسان باید وجوه مختلف انسان را در نظر گرفت؛ و به تبع در خصوص تربیت جامعه نیز باید ویژگی‌های آن را احصاء کرد و عوامل متناسب با آن را برگزید تا از تکیه بر یک عامل و برنامه ریزی فرهنگی و تربیتی تک عاملی دوری کرد. از دیدگاه استاد مطهری، تعلیم و تربیت اهدافی شامل پرورش نیروی تفکر، پرورش حس مسئولیت اجتماعی، پرورش نیروی ایمان و تعبد، پرورش حس زیباگرایی، پرورش نیروی اراده و اختیار و پرورش جسم دارد. هم چنین بر مبنای دیدگاه شهید مطهری اصولی همچون هماهنگی با فطرت، اعتدال، جامعیت، نیازآفرینی، توازن، هدایت خواهی، حکمت جویی، بهره‌گیری از اراده، تلازم علم و عقل، تناسب علم و عقل، انسانیت دوستی، تقابل عقل و جهل و جذب و دفع را می‌توان استخراج کرد. در نهایت به منظور تحقق این اصول روشهایی مانند تعقل، استفهام، تبشیر و انذر، محبت و ملاطفت، تکریم، موعظه، عادت دادن و عبادت شناسایی شد. اما از نظر کمیونس تعلیم و تربیت یک نیاز قطعی و حق ذاتی انسان است و مذهب عاملی اساسی در تعیین هدف و مقصد تعلیم و تربیت است. هدف تعلیم و تربیت از دیدگاه او، همانند شدن با مبدا و بازگشت به اصل خود و به فعلیت رساندن سه قوه ی علم، قدرت و قداست است؛ به عبارت دیگر، آدمی باید به مدد دانش، اخلاق و دین به خردمندی، اراده و تقوا دست یابد. یعنی تعلیم و تربیت بایستی به تمامی ابعاد وجودی آدمی نظر داشته و رشد و تعالی همه جانبه ی انسان‌ها را مدنظر داشته باشد. بطور کلی هر دو فیلسوف انسان را یک نیروی بالقوه می‌دانند و معتقدند که فرزند انسان در بستر خانواده و مدرسه و دانشگاه و اجتماع آموزش یافته و فرهیخته و جامعه ایی که خود از نظر تعلیم و تربیت به رشد و باروری رسیده است می‌تواند رشد و تکامل یابد و به وسیله تکامل و رشد این جهانی است که انسان می‌تواند به ماوراء الطبیعه و رشد در دنیای اخروی دست پیدا کند و سربلندی اخروی انسان تنها در گرو رشد و سربلندی دنیای کنونی و دنیای طبیعی و مادی برای او میسر می‌شود. ما در این پژوهش به بررسی آراء و عقاید دو فیلسوف بزرگ در امر تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش یعنی استاد مطهری و کمیونس پرداختیم و نتیجه کلی که از بحث و تفحص در آراء و عقاید این دو دانشمند و فیلسوف بزرگ معاصر که حاصل شد راهگشای اصلی و دلیل رشد و پرورش نسل امروز تلقی می‌شود هر دو این دانشمندان معتقدند که تربیت و گرایش به علم آموزی و دانش اندوزی به طور بالقوه در وجود انسان‌ها وجود دارد و تنها باید در بستر این آموزش صحیح و درست این امر تحکیم و تقویت پیدا کرده و با ایجاد بذر و نهال آن در وجود کودکان و نوجوانان آن را هر چه بیشتر و بهتر رشد و پرورش داد. این دو فیلسوف معتقدند دین و مذهب باید در تعلیم و تربیت دانش آموزان و جویندگان علم ایجاد شده و تقویت شده باشد و مسئولان و اجرا کنندگان قواعد و قوانین تعلیم و تربیت اجتماعی باید تلفیقی از دین و مذهب را با در کنار آموزش و پرورش ایجاد نمایند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در انجام این پژوهش ما را همراهی کردند تشکر و قدردانی به عمل می‌آید.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

موازین اخلاقی

در تمامی مراحل پژوهش حاضر اصول اخلاقی مرتبط با نشر و انجام پژوهش رعایت گردیده است.

Extended Abstract

The present study offers a comparative analysis of the educational philosophies of Allameh Motahhari and Johann Amos Comenius (Comenius), focusing on their respective views regarding social education and its broader educational implications. Central to this comparison is the assumption that education should cater not only to the intellectual dimension of the human being but to the comprehensive development of the human soul, mind, morality, and social interaction. Both Motahhari and Comenius place education at the center of human development, yet their paradigms emerge from fundamentally different cultural, theological, and historical contexts. Motahhari, a prominent Shiite philosopher, grounds his educational theory in Islamic theology, emphasizing divine orientation, innate human nature (fitrah), and spiritual actualization through religious teachings. He asserts that education, freedom, and security are the three core elements required for human growth and perfection, and believes that the development of innate capacities—such as reason, morality, and spirituality—must be harmonized with Islamic teachings to realize the divine potential of humans. In contrast, Comenius, as a 17th-century Christian humanist educator, views education as both a natural and inalienable right, deeply intertwined with religion but also grounded in rationality and universal human dignity. He perceives the educational journey as one of returning to the essence or origin of being—actualizing knowledge, moral power, and sanctity. Thus, while both thinkers recognize the role of religion and human potential in education, Motahhari's educational framework seeks transcendence through divine revelation and inner harmony, whereas Comenius advocates for a rationalist-theological synthesis that nurtures comprehensive human flourishing (Karimi, 2003). The methodological structure of their philosophies reveals both convergence and divergence in the goals and processes of education. Motahhari conceptualizes education as a divine-guided cultivation of innate human potential. His framework is built upon a hierarchy of principles, including the fulfillment of genuine human needs, emphasis on childhood education, equilibrium between immutable and mutable elements of life, and pedagogical persistence. According to him, the authenticity of education lies in guiding students toward realizing their existential and spiritual needs—many of which may not be consciously felt and thus must be revealed by a wise educator. He likens the child's soul to a pliable substance that solidifies over time; hence, early education is critical for shaping moral character and ethical tendencies. In his view, failing to act during this formative stage leads to entrenched habits that are increasingly resistant to transformation. Comenius, on the other hand, frames education through naturalistic metaphors and pedagogical laws derived from his observations of nature and divine order. His principles—such as gradual progression, continuity of instruction, contextual learning, and alignment with developmental stages—emphasize not only the structure of educational content but also the psychological readiness of learners. He advocates that nature dictates learning processes and that educational practice must follow the rhythm of human development, beginning with early childhood and proceeding incrementally. Comenius' vision is structured yet fluid, rational yet theological, seeking to universalize education as a spiritual and social right while preserving individuality and the sanctity of the learner's internal process (Almasi Bordmili, 2015; Moghadass Jafari, 2004). An essential intersection in their thought lies in the social dimension of education—how individuals are prepared for life within a community governed by moral and legal norms. Motahhari delineates social education (tarbiyah-e-ijtima'i) as the process of aligning an individual's social behaviors with

Islamic values, focusing not just on behavioral training but on the holistic transformation of individuals into socially responsible and spiritually guided beings. His approach includes the development of social competencies through religious instruction, ethical formation, and legal internalization. Motahhari distinguishes between education as self-development and social education as transformation of others through guided, contextually-rooted interactions that abide by divine laws. He posits that such transformation must be supported by governmental institutions, religious authorities, and civil society alike. Meanwhile, Comenius's conception of social education is embedded in a broader cosmopolitan and humanistic vision. He asserts that education should lead to peaceful coexistence and shared human understanding. For Comenius, education is not confined to religious transmission but must facilitate the learner's integration into society through moral, rational, and emotional development. He emphasizes the centrality of the family and society, not the church or monarchy, in fostering this growth—a standpoint that marked a significant departure from the ecclesiastical control of education in his time. Both thinkers ultimately agree that society has a formative influence on the individual and vice versa, yet Motahhari's view is oriented toward Islamic spiritual ideals while Comenius's model is structured around universal moral principles (Russell, 1996).

The philosophical anthropology underlying each thinker's model also reveals key insights into their visions of human potential and the educational enterprise. Motahhari sees the human being as a divine creation with latent capacities (fitrah) meant to be actualized through an education that is harmonious with Islam. He maintains that unless education resonates with these innate predispositions, it fails to fulfill its divine mission. He frames justice, wisdom, freedom, and spiritual refinement as essential markers of educational success. Similarly, he emphasizes the necessity of religious awareness and moral discernment from early stages, warning that education without these elements degenerates into mere utilitarianism or materialism. Comenius similarly conceives of the human being as possessing an image of the divine, yet he stresses that this potential must be developed through disciplined, systematic education that traverses cognitive, ethical, and religious domains. His ultimate aim is to cultivate wisdom, self-control, and sanctity—a triad that mirrors Motahhari's own emphasis on rationality, will, and spiritual excellence. Yet Comenius's inclusion of empirical sciences and linguistic education points toward a broader, more worldly orientation in educational scope, encompassing not only spiritual goals but also cognitive empowerment and scientific engagement (Mayer, 2019).

The implications of these philosophies for modern education are profound, particularly in culturally diverse and ideologically pluralistic societies. Motahhari's principles advocate for a value-centric education rooted in religious teachings, which can provide moral grounding, identity formation, and spiritual direction in Islamic contexts. His emphasis on real needs, early education, divine harmony, and inner transformation resonates with contemporary concerns about alienation, moral relativism, and lack of purpose in modern schooling systems. At the same time, Comenius's contributions offer a pedagogical blueprint for inclusive, lifelong education that respects developmental readiness, cognitive sequencing, and universal values. His stress on the integration of nature's laws, contextual learning, and gradual instruction remains relevant in discussions about child-centered education, curriculum design, and multicultural education. The comparative reading of their educational paradigms reveals that while their cultural backdrops differ markedly—Shiite Islamic thought versus Protestant-influenced humanism—their commitment to educating the whole person and their

recognition of education as a transformative process converge in compelling ways. Both philosophers argue against rote instruction and advocate for meaningful, purposeful education that integrates intellect, ethics, and spirituality (Mirzabeigi, 2000).

In conclusion, this comparative study of Allameh Motahhari and Comenius affirms the enduring relevance of philosophical foundations in guiding educational practice. Their insights illuminate the ways in which education can be harnessed to foster both individual actualization and social cohesion. By placing emphasis on values, needs, and systematic cultivation, they challenge technocratic and mechanistic views of education, advocating instead for a vision where learning is a journey of becoming—spiritually, morally, and intellectually. In contemporary educational landscapes marked by fragmentation and ideological polarization, the synthesis of Motahhari's faith-based humanism and Comenius's rationalistic spirituality offers a model of integrative pedagogy that transcends cultural divides. It underscores the possibility of developing educational systems that are both context-sensitive and universally aspirational, grounded in tradition yet open to innovation, and capable of cultivating learners who are not only knowledgeable but also wise, responsible, and spiritually attuned.

References

- Almasi Bordmili, Z. (2015). A Study of the Educational Views of Jan Amos Comenius and John Locke. Second International Conference on Modern Research in Management, Economics, and Humanities, Tehran.
- Kardan, A. M. (2002). *A History of Educational Thought in the West*. SAMT Publications.
- Karimi, A. (2003). *The Function of the Education System*. Sokhan Publications.
- Mayer, F. (2019). *A History of Educational Thought*. SAMT Publications.
- Mirzabeigi, A. (2000). *The Role of Psychological Needs in Mental Health and Education*. Ettela'at Publications.
- Moghadass Jafari, M. T. (2004). *A Study of Comenius' Philosophical and Educational Views* [PhD Dissertation, Faculty of Educational Sciences and Psychology, University of Tehran]. Tehran.
- Motahhari, A. (2003). *Education and Upbringing in Islam, Vol. 1* (Vol. 1). Sokhan Publications.
- Russell, B. (1996). *A History of Western Philosophy*. Parvaz Book Publications.
- Ulich, R. (2000). *Great Educators*. Islamic Azad University, Khorasgan Branch.